نادر شاه در هند

پ.ی.پتروف

شعبانی، رضا

فرهنگستان علوم روسیه (مرکز میراث ملل مشرق زمین)، در کنار دیگر سازمان‏ها، مراکز و موءسسات شرق شناسی و ایران شناسی، با اهدافی خاص، همچنان در کار بررسی متون، مسایل و شخصیت‏های تاریخی کشورهای مشرق زمین و به ویژه میهن اسلامی ما ایران است. این بررسی‏ها بعضاً از این نظر سودمندند که پژوهندگان، با نگاه از بیرون، ما را از کم و کیف برآمدن و برافتادن سلسله‏ها و نیز از علل جنگها، شکست‏ها و پیروزی‏ها آگاه می‏سازند.

اثر حاضر، شامل مقدمه، ترجمه و تفسیر گزیده‏ای از «تاریخ عالم آرای نادری» اثر محمد کاظم، مورخ نادری است که توسط پ.ی پتروف، محقق روسی در سال 1961 و تحت عنوان «لشکرکشی نادر به هندوستان»، درمجموعه «مرکز میراث ملل مشرق زمین» صورت انجام گرفته است. پتروف درکنار این ترجمه گزیده، با روشی مقایسه‏ای، اطلاعات خوبی درباره تاریخ دولت نادرشاه، از ظهور تا سقوط پیش روی ما می‏گذارد.

ترجمه این اثر را استاد شعبانی در اختیار ما گذاشتند.

ذکر این نکته ضروری است که درنگ آگاهانه و طولانی پتروف بر زندگینامه و مشاغل متعدد محمد کاظم در دستگاه نادری، گرچه در راستای تبیین حوادث وشخصیت این مورخ است، اما به ناگزیر بر حجم صفحات مقاله بسیار افزوده است و ما به دلیل محدودیت صفحات کیهان فرهنگی و رعایت حوصله خوانندگان، ناگزیر از حذف قسمتی از این بخش شدیم.

امام قلی، پدر حکمران آینده و شاه ایران، ساکن روستای افشاری کبکان بود. رضاقلی‏خان، مورخ ایرانی در میانه قرن 19م در اثر خویش، تحت‏عنوان «روضة‏الصفای ناصری» می‏گوید که شغل امام قلی دوخت پوستین‏های گوسفندی بود. نادرقلی (1) فرزند ارشد او در سال 1688م و به‏هنگام حکومت شاه سلیمان (صفی دوم)، هنگامی که دولت صفوی در سراشیبی سقوط قرار داشت، پابه عرصه وجود نهاد. افشار جوان از زندگی سختی که به واسطه خاستگاه اجتماعی‏اش با آن دست به‏گریبان بود به‏تنگ آمد و به خدمت باباعلی‏خان؛ حاکم ابیورد پیوست. در این روزگار درپی درایت، توانایی و نیروی جسمی به‏سرعت ترقی کرد و سرانجام داماد ارباب خود شد.

در این ایام، جنبش تعرضی افغانهای غازایی که در عصر شاه‏سلطان حسین فرزند شاه سلیمان (1722-1694م) آغاز شده بود، با پیروزی آنها در سال 1722م، و فتح اصفهان توسط افغان‏ها و جلوس محمودخان سرکرده ایشان بر سریر قدرت ایران، پایان یافت.

سلطه افغانها با آن بخش از خراسان که نادرقلی، جوانی‏اش را در آنجا سپری کرده بود، کاری نداشت. لیکن قدرت طهماسب دوم، شاه جدید در این سرزمین ظاهراً موردقبول واقع شده بود. پس از مرگ باباعلی‏خان (حاکم ابیورد)، نادر دسته‏ای از جوانان مختلف را سازمان داد و به تکاپو پرداخت. در سال 1726م شمار افراد تحت تابعیت وی به دوهزار تن رسید و نادر در تمام منطقه شمال شرق خراسان (غیر از مشهد) حکمفرمایی داشت. در این سال به‏دعوت شاه طهماسب، نادر و یارانش به‏خدمت او درآمدند و نادر لقب تشریفاتی «طهماسب‏قلی» را اختیار کرد.

دو سال و اندی بعد «طهماسب قلی» نیروهای بسیاری را بسیج کرد و با کمک ایشان توانست شماری از قیام‏ها را در خراسان سرکوب کند و آن منطقه را دربست مطیع و منقاد خویش سازد.

در سال 1729م نادر علیه افغان‏های- ابدالی که در هرات بودند لشکر کشید و در نزدیکی شهر آنها را تارومار کرد. سپس روی به دشمن اصلی یعنی افغان‏های غازایی نهاد. در همین سال و در مدت دو ماه کشور را از وجود ایشان پاک کرد. بدین‏ترتیب، نادر عملاً حکمران تمام ایران در زمان حیات شاه‏طهماسب شد.

در سال 1730 «طهماسب قلی‏خان»(2) عملیات نظامی موفقیت‏آمیزی را علیه نیروهای ترکی که به‏هنگام هجوم افغان‏ها بخش‏های وسیعی ازغرب ایران را به‏تصرف خود درآورده بودند، آغام کرد. قابل‏ذکر است که در سال 1731م نادر مجبور شد برای سرکوبی افغان‏ها به هرات لشکر بکشد و در این مقطع، شاه‏طهماسب قرارداد صلح بسیار زیانباری را با ترکان منعقد کرد. این قرارداد، بهانه مناسبی برای سرنگونی طهماسب دوم شد؛ ضمن الغای قرارداد با ترکیه که توسط شاه در آگوست 1732م منعقد گردیده بود، نادر به اصفهان رفت و چند روز بعد جلسه مشورتی سران نظامی قزلباش را برگزار کرد. در این جلسه، تصمیم لازم برای خلع ید طهماسب و انتقال قدرت به عباس، فرزند هشت‏ماهه او اتخاذ شد. طراحی این کودتا، عنوان طهماسب قلی را کنار گذاشت وباعنوان نایب‏السلطنه، هدایت دولت را به‏عهده گرفت.

در طی سال‏های 35-1733 نادر به موفقیت‏های بزرگی در عرصه نبرد با ترکان نایل آمد و بخشی از مناطق نزدیک دریای خزر را با روش‏های دیپلماتیک بازپس گرفت و روسیه نیروهایش را از آن مناطق بیرون کشید. در فوریه 1736م نادر در دشت مغان اجتماعی از سران نظامی، دولتی و رهبران قبایل سراسر کشور تشکیل داد و در این اجتماع بود که انتخاب وی به پادشاهی تصویب شد و هشتم مارس نادر تاجگذاری کرد.

هرگونه اظهارنظری درباره انگیزه‏های میهن‏پرستانه و مقاصد شخص نادر در این دوره ده‏ساله، کاری صعب و دشوار است. فعالیت او در این مدت، اثبات هویت ایران را تقریباً در مرزهای پیشین کشور در پی داشت. در راه تحقق این هدف، نادر برآن شد تا به‏طور همزمان با افغان‏ها، ترکان و فئودال‏هایی که دائماً درحال عصیان بودند و اشراف قزلباشی که گرد شاه را گرفته بودند، نبرد کند. برای مبارزه با خیل نیروهای متخاصم کمی نبوغ نظامی اما عقل سیاسی برجسته‏ای لازم بود. همان چیزی که البته نادر از آن محروم نبود.

به‏نظر می‏رسید پس از جلوس بر اریکه قدرت، هدف نادر به ایجاد و برقراری نظم در دستگاه دولتی معطوف شود. اما همانند گذشته نادر به تأمین نیازهای فوری مردم مفلس و ورشکسته وقعی ننهاد و تمام هم و غم او به تحکیم قدرت شخصی و عملیات نظامی متوجه شد. مردم ایران برای نادر منبع امکانات عظیمی در تکمیل ساختار ارتش بودند. در این زمان، استیلا بر قندهار اولویت داشت، شهری که در مدت دو سده به‏طور دوجانبه درگیر مبارزه با ایران و هندوستان بود. پس از اشغال توسط میرویس در سال 1709م، این شهر تحت‏سلطه افغان‏های غاران بود.

در نوامبر 1736م نادر از اصفهان بیرون شد و بهار سال بعد در حوالی قندهار، اردو زد. محاصره نادر تا مارس 1738 به‏طور انجامید. در این هنگام، بخش اعظم نیروهای ارتش نادری به‏طور همزمان به سرکوب بلوچستان و مناطق همجوار قندهار سرگرم بودند. نادر قندهار را تسخیر، و فرمان ویران ساختن شهر را صادر کرد. در همان نزدیکی شهر «نادرآباد» را بنا نهاد و ساکنان قندهار را به آنجا منتقل ساخت. سپس غازاییان متخاصم و افغان‏های ابدالی از خراسان به مناطق قندهار کوچانیده شدند. پس از این حادثه نادر حدود دوماه در حوالی قندهار اقامت گزید و در 21 ماه می سال 1738(3) لشکرکشی مشهور خود را به صوب هندوستان آغاز کرد. این لشکرکشی اواخر سال 1739 خاتمه یافت.

در سال 1740م نادر به آسیای مرکزی لشکر کشید و بخارا را مطیع خود ساخت و بر خانان خیوه مستولی شد. در حقیقت، این نبرد آخرین توفیق برجسته نظامی در کارنامه نادر به‏شمار می‏رود. نبردهای بعدی که تقریباً تا آخرین لحظات حیات نادر ادامه داشت (با ترکان در داغستان و غیره) حتی در بهترین شرایط توفیقی به‏همراه نداشت.

او در ادامه سیاست‏های استیلاجویانه خود، به هزینه‏های سرسام‏آوری احتیاج و تأمین آن برای مردم طاقت‏فرسا بود. نادر با روش‏هایی شدید مالیات لازم را برای تقویت ارتشی بزرگ به‏زور از مردم می‏گرفت. روستاها و شهرهای ایران از سکنه خالی و به ویرانه‏ای تبدیل شد. نادر با اتخاذ چنین سیاست‏هایی حتی نیروی اساسی سازمان نظامی خویش یعنی قبایل کوچنده را علیه خود برانگیخت. تعجب‏آور نیست که با مرور هرسال دامه قیام‏ها هرچه بیشتر و بیشتر می‏شد و به‏سرعت مناطقی چند را دربرگرفت. در سال 1747م به‏طور همزمان دو منطقه روبه‏روی هم، دستخوش این‏گونه تحولات شد. آذربایجان وسیستان. علی‏قلی‏خان فرزند ابراهیم‏خان و جانشین نادر عازم مبارزه با بلوچان و سیستانی‏ها شد. او که فرمان دریافت هزارتومان مالیات را اخذ کرده بود، در زمره شورشیان درآمد. در همین گیرودار بود تکه کردان خبوشان سربرآوردند. نادر برای سرکوب این حرکت از مشهد بیرون شد و در فتح‏آباد نزدیک خبوشان اردو زد. اما در شب بیستم ماه ژوئن 1747م به‏دست نزدیکانش کشته شد.

بدین‏ترتیب، زندگی این انسان مستبد پایان گرفت: نادری که در آسیا و اروپا به واسطه لشکرکشی‏های پیروزمندانه‏اش شهرت یافته بود، اما نتوانست نظام دولتی باثباتی را پی‏ریزی کند. همانطور که انتظار می‏رفت، ارتش نیرومند و چند قبیله‏ای نادر پس از مرگ فرمانده‏اش به‏سرعت از هم پاشید. ایران در شرایطی به‏مراتب بدتر از آنچه در بیست سال گذشته آن را حس و تجربه کرده بود واقع شد. مردم ایران از این وضعیت طرفی نبستند وحتی از خیل سرمایه‏های عظیم منتقل شده از هندوستان، که در آن هنگام به دست کارمندان عالی رتبه دولتی و سران نظامی غارت گردید، سودی نبردند.

دولت صفوی دو قرن و اندی به حیات خویش ادامه داد. اما هیچ یک از شاهان این سلسله نتوانستند همچون نادر توجه معاصران خویش را در اروپا و آسیا جلب کنند، آن طور که زندگی بیست ساله نادر در صحنه پرتلاطم تاریخ چشم همگان را خیره کرد. شمار شخصیت‏هایی که با اطلاعات خویش منابع ارزشمندی برای تاریخ نادر شاه فراهم آورده‏اند، از حوصله این مقاله بیرون است و به زمان زیادی نیاز دارد(4). در اینجا تنها به توصیف و بیان اهمیت یک تالیف در تاریخ حیات نادرشاه کفایت می‏کنیم و گزیده‏ای از آن در ترجمه ارایه می‏گردد. متاسفانه در ادبیات شرق‏شناسی اندیشه‏های مستند به طور ناقص ارایه گردیده و این امر، ما را مجبور می‏سازد تا موضوع را براساس امکانات به طور مشروح نقد و بررسی کنیم.

«تاریخ نادری» اثر تاریخ نگار رسمی دربار نادر، میرزا محمد مهدی خان استرآبادی مدت زمان طولانی مهمترین مرجع در تاریخ نادرشاه به شمار می‏رفت. ارزش این تالیف در آن است که تمام زندگی نادر در آن بازتاب یافته و در این میان، مهمترین حوادث در عرصه زندگی نادر به دقت به تاریخ کشیده شده است. اما چنانچه تمام تشبیهات اضافی، مقایسه‏ها و القابی که مولف با آنها همچون نویسنده‏ای صاحب سبک و مشهور به خودنمایی پرداخته، جدا کنیم، در آن صورت این تالیف، مجمل و خلاصه می‏شود و بسیار خشک و ملال‏آور.

اثر محمد کاظم که ظاهراً در آغاز دهه پنجاه قرن 18 میلادی به پایان رسیده، منبع مهم دیگری در تاریخ حیات نادر است. جلد دوم و سوم این اثر در موزه آسیایی فرهنگستان روسیه توسط و.و.بارتولد، عضو فرهنگستان شناسایی شد و به طور خلاصه در «اخبار فرهنگستان علوم» در سال 1919 م چنین معرفی گردید (5).

«متن اثر عنوان ندارد. در یادداشت صاحب اثر، که دانش چندانی نداشته و بر کاغذی سفید در آغاز جلد دوم درج شده، این اثر «کتاب نادری» نام گرفته. اما در یادداشت جلد سوم، بر کاغذی سفید «نادرنامه» خوانده شده است. هر دو جلد این اثر به یک دست و با رعایت تمام اصول خوشنویسی کتابت گردیده». در ادامه و.و.بارتولد می‏گوید که و.آ..ژوکفسکی در هنگام تالیف تک نگاشتی درباره مرو، از وجود این منبع آگاه نبود: منبعی که براساس غنای اطلاعات حقیقی درباره مرو، نه تنها تمام منابعی که درباره مرو در قرن 11 م نگاشته شده، پشت سر خود می‏گذارد، بلکه مجموعه منابع در تاریخ حکمرانی نادرشاه و از جمله مهدی خان تاریخ‏نگار رسمی این دوره را در ورطه فراموشی قرار می‏دهد. بارتولد مقاله را با این کلمات به پایان می‏برد:

«بی‏شک تالیف محمد کاظم، دست بر قضا اساسی‏ترین منبع در تاریخ نادرشاه است، به ویژه در صورتی که بتوانیم جلد اول و ناقص آن را بیابیم».

مدت‏ها بعد، جلد اول این اثر در کتابخانه موسسه شرق شناسی مسکو (موسسه زبان‏های شرقی لازارف سابق)

جلد دوم و سوم در لنینگراد در بخش نسخ خطی موسسه ملل آسیایی فرهنگستان علوم بود. از حواشی موجود در جلد اول مشخص شد که مولف اثر خود را قدس سره‏نامه[ «عالم آرای نادری» نام نهاده و در پی آن همانطور که و.و.بارتولد خاطر نشان کرده- یادداشت‏های صاحب نسخه که از معلومات آنچنانی برخوردار نبوده، عنوان اصلی تالیف محسوب نمی‏گردد.

اعتقاد و.و.بارتولد درباره ارزش و جایگاه تالیف محمد کاظم، به مثابه منبعی اساسی در تاریخ نادرشاه افشار در اعصار بعد بارها و بارها توسط دیگر شرق شناسان تکرار شد(6).

حقیقت آن است که تالیف محمد کاظم، نه تنها شامل عینی‏ترین اطلاعات و غنی‏ترین آنها درباره جنگها و سیاست خارجی نادر است، بلکه از جهت احتوای آن بر حیات درونی مناطق مختلف ایران در عصر نادری قابل اعتماد است. لازم به ذکر است که هیچ یک از پژوهشگران، توصیف کاملی از این اثر از بعد اتقان و اعتبار و ره‏آور اطلاعات موجود در آن ارایه نکرده است. تنها درک و فهم زندگی‏نامه اساسی محمد کاظم براساس اطلاعات «اتوبیوگرافی» موجود در اثر وی، این امکان را به ما می‏دهد که به چنین ارزیابی شایسته‏ای نایل شویم.

نام محمد کاظم در هیچ یک از منابع آن دوره ذکر نشده. زیرا در عرصه سیاسی و ادبی، شخصیت مطرح و قابل اعتباری نبوده است. محمد کاظم در گوشه و کنار اثر، اطلاعاتی درباره خودش ارایه نموده، اما این اطلاعات پراکنده، با ویژگی «اتوبیوگرافی» است که احتمالاً بیشتر جنبه تغزلی دارد تا اطلاعاتی که حاوی حقایق عینی و قابل توجه برای ما باشد.

محمد کاظم به سال 1133ه (1-1720م) در مرو، در خانواده‏ای دیوانی دیده به جهان گشود. نمی‏دانیم پدر او چه کاره بوده، اما روشن است که در سال‏های سی قرن 18 م در خدمت برادر نادر یعنی ابراهیم خان بود که بعدها حاکم آذربایجان شد و از اعتماد و محبت وی بهره کافی برد. لشکرکشی نادرشاه به هند در منابع متفاوت و معاصر وی، به وضوح آمده است. تالیفات مهدی خان، محمد علی خازن و ابوالکریم کشمیری به زبان فارسی و منابع کمپانی اوست- ایندی و یادداشت‏های فریزر و هانوی به زبان انگلیسی ازجمله این موارد است. منابع اصلی ذکر شده در کنار دیگر منابع درجه دوم، از اهمیت کمتری برخوردار هستند. به طور دو جانبه یکدیگر را تکمیل می‏کنند و در بسیاری موارد، پیگیری تسلسل حوادث و وقایع را به طور دقیق ممکن می‏سازند. به نظر می‏رسد، بیان مختصری ازاطلاعات کمابیش دقیق درباره این لشکرکشی، ضروری است و با ترجمه کتاب محمد کاظم امکان استناد به سایر منابعی که اطلاعات موثق‏تری را در برخی مواضع بیان می‏کند، به حداقل می‏رسد.

همانطور که در بالا گفته شد، نادر در تاریخ 21 ماه می سال 1738 از قندهار برای لشکرکشی به هند خارج شد. چنانچه پیش از حرکت به قندهار عزم راسخی برای لشکرکشی به هند در ذهن نادر شکل نگرفته بود، به هنگام محاصره شهر، این نیت به طور قطعی در جسم و جان او قوت گرفت. از مدت‏ها قبل نادر به روش‏هایی برای تقویت بنیان‏های ارتش وسیع خود احتیاج داشت و البته ایران ویران و ورشکسته نمی‏توانست به این نیاز ، پاسخ دهد. ضمناً اطلاعات جاسوسان که گاه و بیگاه از هندوستان ثروتمند می‏رسید، نادر را متقاعد ساخت که این لشکرکشی موفقیت‏آمیز خواهد بود. امپراطوری مغولان بزرگ در وضعیت انحطاط کامل قرار داشتُ «محمد شاه» ناتوان و نالایق بر سریر حکمرانی دهلی جلوس کرده بود. ارکان اصلی دولت مغولان بزرگ یعنی قدرتمندترین فئودال‏ها، از جمله «خان دوران» فرمانده کل نیروهای مغولی، قمرالدین نخست وزیر، نظام الملک (حاکم دکن) و سعادت خان حاکم«اوده» ارتباط خصمانه‏ای با یکدیگر داشتند و به تنها چیزی که نمی‏اندیشیدند وحدت و حفظ یکپارچگی دولت بود. هر چند که در خزائن سرشار مغولان و صندوق حکمرانان مناطق ثروت‏های بسیاری نگهداری می‏شد، اما ارتش مواجب خود را دریافت نمی‏کرد و توان رزمی کافی نداشت.

علی‏رغم شرایط مساعد به وجود آمده، نادر احتیاط کامل را مرعی داشت و در آغاز عملیات تاخیر کرد. تا قبل از محاصره قندهار، نادر از محمد شاه درخواست می‏کرد مسیر حرکت افغان‏هایی که پس از فروپاشی دولتشان در ایران به هند گریختند، سد سازد. محمد شاه وعده می‏داد اما در عمل اقدامی نمی‏کرد. بهار سال 1737 م محمد خان ترکمان با چنین درخواستی عازم دهلی شد اما محمد شاه مغول در مدت یکسال پاسخی نداد و حتی از مرخص کردن محمد خان، سفیر نادر خودداری ورزید. 21 آوریل 1738 (7) م نادر به محمد خان پیغام داد که به زمره ملتزمین رکاب بپیوندد، هر چند که جوابی دریافت نکرده است. نادر پس از آنکه از تحکیم نظم به وجود آورده توسط خود در قندهار اطمینان یافت، به سوی هند لشکر راند. در میانه ماه ژوئن شهر غزنین بدون مقاومت تسلیم شد. ساکنان کابل به زودی تابعیت پذیرفتند، اما پادگان شهر تا سی‏ام ژوئن مقاومت کرد و سپس فتح شد (8).

در کابل بود که نادر پیغامی را از محمد خان ترکمان دریافت کرد مبنی بر این که نه پاسخ می‏دهند و نه او را مرخص می‏کنند. نادر یساول دیوان و تنی چند از کابلیان را به همراه نامه‏ای به نزد محمد شاه فرستاد. در این نامه، تاکید شده بود که اقدامات منافقانه‏ای در روابط دوستانه احساس می‏شود و نادر تنها می‏خواهد افغان‏ها را به مجازات برساند. اما هنگامی که نماینده نادر به جلال آباد رسید، به دستور حاکم جلال آباد کشته شد و افغان‏ها روانه پیشاور شدند.

نادر چهل روز در کابل اقامت کرد. از آنجایی که در این منطقه خواروبار لازم برای ارتش مهیا نبود، نادر به سوی مناطق غنی، پرآذوقه و علیق منطقه‏ای «چاریکار» که در شمال کابل قرار داشت لشکر کشید و این که بالاتفاق انقیاد قبایل ساکن در آن منطقه را عملی کند. نادر بیست و دو روز در این منطقه به سر برد و سپس عازم گندمک شد. نادر، مانور محاصره‏ای را صورت داد و به عقبه نیروهای هندی‏ای که از گذرگاه خیبر دفاع می‏کردند رسید و به آسانی پیشاور را فتح کرد.

ابتدای ژانویه 1739 م ارتش نادری روانه لاهور شد. تمام تلاش‏های زکریاخان؛ حاکم لاهور برای متوقف ساختن پیشروی ارتش ایران، ناموفق ماند: وی تلفات سنگینی را تحمل کرد و نیروهای بسیاری به کمک او شتافتند. در پایان ژانویه 1739 م زکریاخان که از آمدن نیروهای تقویتی از مرکز ناامید شده بود، تسلیم نادر شد. نادر در لاهور بود که متوجه شد محمدشاه در فکر جمع‏آوری نیرو و کسب آمادگی برای تثبیت موقعیت خویش است. نادر دوباره پیامی برای محمدشاه فرستاد و تکرار کرد که به روابط دوستانه احترام می‏گذارد و عزم وی در مجازات دشمن مشترکشان- افغان‏ها- است.

ششم فوریه(9) نادر از لاهور بیرون شد و شانزدهم در «سرحد» بود. در اینجا، نادر متوجه شد که محمدشاه با ارتش سیصدهزارنفری، دو هزار فیل و سه هزار توپ در قرارگاه تقویتی کرنال است. علیمردان از یک طرف داخل اردوگاه هندیان شد و در طرف دیگر، جنگل انبوه قرار داشت. نادر نیروی شش هزار نفری را به جلو فرستاد و خود به تدریج نزدیک کرنال شد، هر روز 25-40 کیلومتر حرکت می‏کرد و تمام این مدت مشغول جمع‏آوری اطلاعات درباه حریف خود بود. عصر بیست و سوم فوریه، نادر در دو فرسخی (حدود 12کیلومتر) اردوگاه هندیان بود که متوجه شد سعادت خان حاکم اوده با نیرویی به استعداد 30هزارنفر و توپچانه به کمک محمدشاه شتافته است. صبح بیست و چهارم فوریه(10) به نادر اطلاع دادند که سعادت خان از مسیر غیرمستقیم به محمدشاه رسیده، نیروهای اعزامی علیه سعادت خان، بنه‏وی را غارت کردند و اسیران بسیاری به اسارت گرفتند.

نبرد کرنال طوری آغاز شد که نادر انتظار آن را داشت، با تعرض نیروهای هندی. موضوع از این قرار بود که روز 24فوریه، سعادت خان که در اردوگاه محمدشاه مستقر بود متوجه شد، بنه نیروهای وی توسط قزلباشان غارت شده. سعادت خان ناگهان به خشم آمد و دستور حمله همه جانبه نیروهایش را صادر کرد. لیکن نیروهای وی که از مسیر طولانی خسته و وامانده شده بودند؛ از اجرای دستور امتناع و تنها حدود هزار نفر حرکت کردند. در یک حمله برق‏آسا به دلیل بی‏احتیاطی سعادت خان در کمین محاصره افتاد و سپس اسیر شد. خان دوران نیز، با شمار اندکی از نیروهایش به کمک سعادت‏خان شتافت. نیروهای خان دوران هم، متحمل خسارت شدند و خود وی تا سرحد مرگ زخمی شد. نظام الملک که جبهه چپ ارتش هند را فرماندهی می‏کرد، علی رغم دستور محمدشاه برای کمک به خان دوران، از جای خود تکان نخورد. بدین ترتیب، در این نبرد تنها بخش کوچکی از تمام نیروهای هندی شرکت داشتند و براین اساس، پیروزی نادرشاه قطعی به حساب نمی‏آمد. گفتنی است که محمدشاه گفت‏وگوهایی را توسط نظام‏الملک با نادر صورت دارد. 26فوریه محمدشاه به اختیار خود خدمت نادر رسید و پس از آن به اردوگاه خود، بازگشت. اقدامات صورت گرفته توسط نادر برای محاصره اردوگاه مستحکم محمدشاه نتیجه داد. نیروهای هندی که نمی‏توانستند آذوقه و مایحتاج خود را بیرون از حلقه محاصره تهیه کنند، گرسنگی سختی را متحمل شدند. نادرشاه که به خوبی از این وضعیت آگاه بود ،قصد آن نداشت که به دریافت غرامت و خروج از هند راضی شود، آن طور که با نظام‏الملک قرار گذاشته بود. پس از مدتی، دوباره محمدشاه را به نزد خویش خواند و او را در قرارگاه کل، دستگیر کرد. نادر سربازان خود را روانه اردوگاه هندیان ساخت تا توپخانه را جدا کنند. بدین ترتیب، مقاومت ارتش هند فروپاشید.

دوازدهم مارس(11) نادر از کرنال بیرون شد و هجدهم همان ماه، نزدیک دهلی، اردو زد. روز بعد، محمدشاه را آزاد کرد تا مقدمات دیدار را آماده سازد و بیستم مارس وارد شهر شد. در هنگامه ضیافت با شکوهی که محمدشاه برگزارکرد، نادر گفت که طبق قرارداد و موافقتنامه کرنال، محمدشاه را پادشاه هند می‏شناسد. بنابرقول مورخ رسمی فارسی نویس «مهدی خان»، به واسطه شکرگزاری از این رفتار نادر بود، که محمدشاه تمام خزائین پادشاهی و سرمایه‏های دولتی را به نادر پیش‏کش کرد.

صبح بیست و یکم مارس(12) هنگامی که دو عید سال نو و قربان متقارن شد، در تمام مساجد دهلی به نام نادر خطبه خواندند. در خلال همان روز، هیچ نشانه‏ای از شورش‏های مردمی دیده نشد. لیکن عصر همان روز، براساس نارضایتی عمومی و درپی درگیری ساکنان دهلی با سربازان ایرانی که در شهر سکنی گزیده بودند، بی‏نظمی شهر را فرا گرفت. رواج شایعه‏ای در مورد مرگ نادر، بر جرأت و شهامت هندیان بیفزود. در برخی مناطق مرکزی شهر به واقع قیام جدی علیه نیروهای نادر آغاز شد و حدود سه هزار قزلباش کشته شدند. شب هنگام، نادر از این موضوع اطلاع یافت، اما سرکوب قیام مردمی را به روز بعد موکول ساخت. صبح روز 22مارس، نیروهای قزلباش مناطق شورشی را محاصره کردند و به کشتار بدون استثنای ساکنان و غارت اموال پرداختند. این ماجرا تا غروب ادامه یافت، هنگامی که محمدشاه از نادر متوقف ساختن عملیات را درخواست کرد. بنابر قول مهدی خان، سی هزار هندی کشته شدند. روزهای بعد، نیروهای ایرانی از حجم سرمایه‏های دولتی مصادره شده و دارایی ساکنان مطلع شدند. براین اساس برای تسریع در جابه‏جایی این اموال بود که طلاهای پرحجم و اشیای نقره را به شمش تبدیل کردند. پول‏های مصادراتی و طلاهای گران قیمت، کمتر از 700میلیون روپیه هندی نبود.

دوازدهم ماه می(13) نادر شاه ضیافت با شکوهی در دهلی ترتیب داد و تاج شاهی را بر سر محمدشاه نهاد. بنا بر قول مهدی خان، درپی این امر، محمدشاه از نادر درخواست کرد که تملک تمام منطقه هند، هند غربی از کشمیر تا مصب هند در اقیانوس را در ید قدرت خود بگیرد.

شانزدهم می (14) پس از یک اقامت 57روزه در دهلی، نادر مسیر برگشت به سوی کابل را آغاز کرد و دوم دسامبر، آنجا بود. در این مسیر، شهر لاهور ده میلیون روپیه جریمه شد.

پیش از این، نادر به خدایارخان حاکم سند دستور داد که در کابل حضور یابد، اما خدایارخان از اجرای این دستور امتناع ورزید. لذا نادر تصمیم گرفت به‏سوی سند لشکرکشی کند. نهم ژانویه 1740م(15) نادر از کابل بیرون آمد. تمام حکمرانان مسیر حرکت لشکر نادر بدون درگیری، سر تسلیم فرود آوردند. اما خدایارخان در قلعه «عمرکوت» پنهان شد. او براین باور بود، که نادر تا آن قلعه که در صحرایی بی‏آب و علف، در جنوب قرار داشت جلو نمی‏آید. اما بیست و هفتم فوریه، نادر به نزدیکی قلعه عمرکوت رسید. خدایارخان به‏ناچار تسلیم شد و غرامتی به مبلغ ده‏میلیون روپیه پرداخت کرد. چهارم ماه می، نادر با تمام نیروهایش به قندهار رسید.(16)

گزیده انتخابی از اثر محمدکاظم برای چاپ با ترجمه روسی، که به لشکرکشی نادر به هندوستان اختصاص دارد، نقایص و دستاوردهای خود را دارد. آن‏چه نقایص این اثر محسوب می‏شود، همانند سایر بخش‏های این منبع است و می‏توان از آن سخنی به‏میان نیاورد. تنها به ذکر این نکته بسنده می‏کنیم، که برخی اطلاعات درباره هندوستان، حالت افسانه‏ای و خیالی دارد. محمدکاظم، نظامی نبود. اما این بخش از اثر را، براساس اقوال نظامیان تکمیل کرد و بدین‏ترتیب، بسیاری از اجزای نبرد را از قلم انداخت. با این‏وجود، تصویری که از نادر به‏عنوان یک رجل نظامی ترسیم نموده، به‏گونه‏ای است که می‏خواهد بگوید همه‏چیز در حال ترقی است. هرقدم از این نبرد با اندیشه‏ای همه‏جانبه، برنامه‏ریزی شد. هیچ حرکتی بدون جمع‏آوری اطلاعات مخفی و جاسوسی صورت نپذیرفت. در هر تماس با حریف، جاسوسانی اعزام می‏شدند که دانستن «زبان» برای آنها یک اصل ضروری به‏حساب می‏آمد. چنانچه با موانع غیرقابل عبور از نوع تنگه خیبر یا گذرگاه حفاظت شده از طریق رود برخورد می‏شد، نادر موانع را دور می‏زد و به ناگاه در عقبه نیروهای دشمن حضور می‏یافت. این نوع موفقیت‏ها با جابه‏جایی سریع نیروها، تضمین می‏شد. این ارتش تقریباً شامل سواران و حتی تیراندازان پیاده‏ای بود تکه به‏هنگام حرکت بر اسب می‏نشستند. تمام این ارتش با اراده واحد نادر اداره می‏شد و هرگونه نافرمانی یا نقض مقررات نظامی، مجازات مرگ را در اسرع وقت به‏دنبال داشت. نمونه‏هایی از این‏گونه اعمال زور در تمام مراحل و توصیف لشکرکشی نادر به‏مراتب دیده می‏شود. درمجموع، حیات نیروهای قزلباش به‏گونه‏ای تصویر شده که در آثار هیچیک از موءلفان عصر نادر دیده نمی‏شود.

در تمام این اثر، اطلاعات محمدکاظم، منبعی منحصربه‏فرد محسوب است، یا اطلاعات دیگر معاصران را تکمیل می‏کند. از آنجایی که برای اثبات این مدعا در متن چاپ شده شواهد کافی وجود دارد، در اینجا تنها به چندمورد استناد می‏کنیم. این استنادات درحقیقت ارزش واقعی این منبع را هویدا می‏سازد.

مهدی‏خان؛ مورخ رسمی دربار نادرشاه در چندجا از اثر خویش اطلاعاتی درباره اعزام سفیر و مکاتبه با محمدشاه به‏دست می‏دهد و سعی دارد خواننده را متقاعد سازد که نیت اصلی پادشاه وی، تنها و تنها تلاش برای مجازات افغان‏ها بود و هیچ هدفی غیر از اهداف دوستانه در ذهن نادر خطور نمی‏کرد. برعکس، محمدکاظم مدعی است که عزم استیلا بر هند، درواقع در قندهار در ذهن نادر شکوفا شد و رک و راست، آن‏را در اثر خود عنوان کرده است. تنها در این منبع است که اطلاعاتی درباره بازگشت رضاقلی میرزا از ماوراءالنهر، توصیف طهماسب‏خان جلایر به بهانه عبور از آمودریا و اطلاعاتی درباره شجاعت و دلاوری به‏مناسبت انتصاب رضاقلی میرزا به عنوان وارث تخت‏شاهی و جانشین دیده می‏شود. عملیات محاصره تنگه خیبر توسط نیروهای جلودار تحت فرماندهی شخص نادر به گونه‏ای کامل توصیف گردیده که در هیچجای دیگری دیده نمی‏شود. چنانچه در داستان شگفت‏انگیز درباره منزلت سعادت‏خان، عناصر رمانتیک دیده می‏شود، در این مورد هیچ عنصر غیرواقعی وجود ندارد. زیرا شرایط اجتماعی در ایران و هندوستان، در آغاز قرن 18م به‏گونه‏ای بود که به ظهور این قبیل عناصر ماجراجو کمک می‏کرد. یادآوری می‏کنیم که شخص نادر هم، این مسیر را طی کرد. پس از بازگشت از دهلی به کابل، نادر دستور داد تا پول‏های غارت شده و اشیای گرانبها را به شرکت‏کنندگان در این لشکرکشی بدهند. موءلف، توصیفی از سرمایه‏های تاراج‏شده و مقدار آنها به‏دست می‏دهد که قرار است به هر نظامی بدهند، یعنی آن چیزی که در هیچیک از منابع دیده نمی‏شود.

صرفنظر ازویژگی ساختگی و جعلی آشکار دربرخی از این اطلاعات، آنها از این جهت برای ما اهمیت دارند که به تمایلات حاکم بر مجامع امیرنشین آن دوره اشاره می‏کنند. فی‏المثل، هیچکس از مضمون مذاکرات نادر با رضاقلی میرزا در خلوت قبل از اعزام وی به خراسان اطلاعی نداشت. اما محمدکاظم به تفصیل از اوامر نادر اطلاع می‏دهد، بویژه آن بخش از اوامر، که در هنگام جنگ براساس مشورت با پیران و رهبران قبایل عمل کند. در اینجا، بازتابی از تلاش نیروهای مرکزگریز کشور نه برای پس‏گرفتن قدرت، بلکه برای نفوذ در امور دولتی مشاهده می‏شود. تغییر زننده در سیرت اخلاقی نادر به‏محض مراجعت به ایران را ظاهراً یک نفر به سحر جادوگران منتسب می‏کند. داستانی از قول مغان دکن مبنی‏بر این‏که کاری می‏کنند تا نادر بر مردم ایران خشمناک شود، ایران را ویران سازد و درنهایت به دست یکی از زیردستان خویش کشته شود، نمونه‏ای بارز از این‏گونه توصیفات است.

توصیف لشکرکشی به هندوستان در جلد دوم اثر محمدکاظم با برخی اضافاتی که مرتبط با لشکرکشی نیست پایان می‏گیرد. این قسمت در متن ترجمه حذف شده است.

ترجمه این بخش از برگ 88رو آغاز می‏شود، جایی که مطلع آن چنین است: «درباره خروج نادر از قندهار با هدف استیلا برهندوستان». پس از آن دو فصل درباره رفتار رضاقلی میرزا در بلخ و ماوراءالنهر (برگ 98 پشت- 125 رو)، و فصلی درباره بازگشت غازیان به مرو، ساکنان این شهر (برگ 125رو- 128پشت) که گویا ارتباطی با موضوع این لشکرکشی ندارد، حذف شده است. سپس 2فصل درباره حمله ایلبارس به خراسان (برگ 136رو- 143رو) حذف شده. النهایه بر همین منوال، چهار فصل دیگر حذف شده: فصل درباره عملکرد ابراهیم‏خان در آذربایجان (برگ 149 پشت- 178 پشت)، فصل درباره رسیدن اخباری در مرگ ابراهیم‏خان به نادر (برگ 178پشت: 180رو) و فصلی‏درباره شورش بلوچان (برگ 180 رو- 185 پشت). سپس بدون وقفه فصول مهمی درباره رفتار نادر در هندوسند تا بازگشت به قندهار آمده است.

در این ترجمه تلاش شده تا حد امکان بیشترین دقت مرعی گردد. این دقت بویژه در حفظ سبک پرآب و رنگ نسخه اصلی ظاهر می‏شود، بخصوص آنجایی که نیل بدین هدف با ابزار زبان روسی میسر باشد.

بی‏شک محمد کاظم در سبک و در تنظیم مطالب اثر، مهدی خان را الگو و سرمشق خود قرار داده است. این مهم با کوچکترین مقایسه بین این دو اثر آشکار می‏شود. البته، نباید طرح این نتیجه کمترین تعجب را در ما به وجود آورد، زیرا در دوره فقر نیروهای ادبی که در ایران عصر صفویان متأخر و نادر مشاهده کردیم، مهدی خان، ستاره رتبه اول شناخته می‏شد. شایان ذکر است که سبک پر طمطراق تاریخ نادری چندان جدید نیست: بر همین ترتیب، فرمان‏ها و سایر مدارکی که از دبیرخانه شاهی صادر می‏شد مکتوب می‏گردید(17) تعمیم این سبک در مطالب تاریخی‏ای که پیشتر به زبان ساده نگارش یافت، جدید جلوه می‏نمود.(18)

بسیاری از فصول در اثر محمد کاظم، همانند تألیف مهدی خان با ارائه توصیفی مغلق از پدیده‏های طبیعی آغاز می‏شود، مثلا فرارسیدن بهار یا طلوع خورشید. محمد کاظم نیز همچون مهدی خان، نادر را «سایه خدا»، «سلطان عالم‏گیر» و «ارباب کل عالم»، دربار او را «مخزن عدل» و ارتش او را «پیروزمند» و «فاتح عالم» می‏خواند. محمد کاظم از این صفات هم، قدم جلوتر نهاده و نادر را صاحبقران می‏نامد: یعنی کسی که در لحظه نزدیکی دو سیاره خوشبخت در یک برج فلکی متولد شده است. در مجموع، محمد کاظم روایت خود را با صفات، مجازات، استعارات، کنایات، مبالغات و سایر صنایع ادبی زیبا می‏سازد، به گونه‏ای که براساس فراوانی زیبایی‏های مبالغه‏آمیز، حتی بر مهدی خان ارجحیت دارد. غیر از عبارات معمولی که در سبک فارسی مورد استفاده قرار می‏گیرد، مثل: «برجسته فلک»، «فدا کردن سر به باد فنا»، «سرافراز شدن به بوسیدن فرش (پادشاه)» و سایر موارد. محمد کاظم برای مصور نمودن توصیف خود به دنبال القاب و مبالغاتی می‏گردد که فهم آن برای یک اروپایی دو آتشه هم ممکن نیست: خیمه شاهی بر فلک‏الافلاک تکیه می‏زند، سریرشاهی در آسمان هفتم ریشه دارد، سرهای بریده در جوی خون شنا می‏کردند، از تن کشتگان کوهی بر آمد و نظایر آن. تمام این فنون همه جانبه سخت را با مشقت تمام در ترجمه حفظ کرده‏ایم و در برخی موارد آن را تفسیر کرده‏ایم.

سنت مورخان فارسی در زیباسازی آثار خود با شعر، از قرن 13 م آغاز و این سنت گاه تقویت و گاهی تضعیف شد. در قرن 16 م، خواند میر؛ موءلف «حبیب السیر»، و در عصر صفویان موءلف «لب التواریخ» یعنی یحیی قزوینی، که معاصر اسماعیل اول بوده، در این ارتباط قابل ذکر هستند. مهدی خان نیز، بخش‏هایی از اثر خویش یعنی تاریخ نادری را (مثلا توصیف نبردها) با شعر مصور ساخته است.

محمد کاظم برای جاندار کردن روایت در بسیاری موارد به اشعاری روی آورده، که موزون و با رعایت تمام اصول شعر فارسی سروده شده‏اند. این وضع ترجیحا در شکل مثنوی و در بحر متقارب صورت گرفته. مطلبی که درباره پیچیدگی سبک نگارش محمد کاظم در بالا ذکر شد، در بیشتر موارد به این اشعار مربوط است.

تخلص محمد کاظم «عاصف» بوده. در پایان، برخی اشعار محمد کاظم خود را مخاطب قرار داده و از موقعیت ناگوار خویش لب به شکایت گشوده و امیدش را تنها به خدا بسته است. در یک جا می‏گوید:

من عاصفم و چیزی ندارم

امیدم تنها به یگانه‏ی تنهاست

به بهانه تغییر سرنوشت: نچنین می‏گوید:

بر این روزگار عذار تکیه مکن برادر

که طبیعت او خیانت و زهر است

کار روزگار همه مکر است و دروغ

همه دروغ است و نیرنگ

هر چند که اشعار محمد کاظم، مواد تاریخی ارزشمندی به دست نمی‏دهد، اما حفظ آنها را در ترجمه ضروری دانستیم و در حفظ آنها نهایت دقت را مرعی داشتیم. هر چند که ارایه آن نوع وزن و نیز شمار هجاها که در متن اصلی موجود بود، کاری دشوار است. اضافه می‏کنیم که وزنی نظیر بحر متقارب در اوزان شعر روسی وجود دارد.

به نظر می‏رسد شخص موءلف، سواد آنچنانی نداشته و البته برای یک دیوانی سواد آنچنانی نیاز نبوده. در عهد مورد نظر، آموزش کودک در سن 6-7 سالگی آغاز می‏شد و این دوره از آموزش در سن 12-13 سالگی به پایان می‏رسید. چنانچه نوجوان نمی‏خواست فقیه یا قاضی شود، بقیه آموزش را در شغل خود از طریق تماس با افراد عالم کسب می‏کرد. محمد کاظم تقریبا تمام دوره در مرو خدمت کرد، جایی که نتوانست به طور شایسته، نقایص موجود در تحصیلات خود را تکمیل کند،(19) او اطلاعات خوبی از جغرافیا نداشت: مثلا نمی‏دانست که سند همجوار کاشغر و سغد است. زبان نوشتاری او آلوده به عادات و اخلاق محلی بود: مثلا واژه «محل» که بیانگر مکان خاصی است در معنی «زمان» به کار می‏برد. به جای ضمیر شخصی «او» ضمیر اشاره «آن» را به کار می‏برد و بالعکس. سیاره «کیوان» قدس سره‏زحل. م[ که در کشورهای جنوبی در افق بالای دیده می‏شود در نزد موءلفان، سمبل توصیف موضوع رفیع و بلند است. به هنگام توصیف ارتش قدرتمند نادری، نویسنده به جای «کیهان پو» (بر فراز هستی)، در تمام تألیف «کیوان پو» را به کار برده که فاقد معنی است. البته در این مورد بخصوص می‏توان نویسنده را مقصر دانست.

همچنین اشتباهات املایی کاتب فراوان است و البته برخی از این اشتباهات در حواشی زیر هر سطر خاطرنشان شده: برخی از این اغلاط فاحش را برمی‏شمریم: انتثاب به جای انتساب، برخواسته به جای خاسته، مزکور به جای مذکور، ذکریا به جای زکریا. الف ممدوده قبل از صامت خیشومی در بیشتر نقاط ایران همچون «ا» تلفظ می‏شود: کاتب در چنین مواردی اغلب را به جای ا به کار برده: مثلا گروه بدون به جای گروه بدان. بدین ترتیب نمی‏توان با نظر و.و. بار تولد مبنی بر این که تمام تألیف با یک دسته نوشته شده، موافقت کرد.(20) گمان نمی‏رود که اصل و نوع خط به کار رفته در متن اثر، ملاک کافی برای این قضاوت باشد، زیرا در هر نوع دستخط بویژه در نوع شرقی آن، ویژگی‏های فردی خط افراد مختلف کاهش می‏یابد. در حل این مشکل، نقش اساسی برعهده املاء است. در هر حال، براساس اصول خطنویسی در نسخه توصیف شده، یعنی جلد دوم از اثر محمد کاظم (که بخش ترجمه شده در مورد لشکرکشی نادر به هند از آن اقتباس شده) دو نویسنده شرکت داشته‏اند. این اصل بویژه در کتابت درست جمع برخی واژگان مشهود است: مثلا سرکرده- کشته- بنده که در خلال صفحات بسیاری نوشته شده: سرکرده‏گان- کشته‏گان- بنده‏گان و سپس به صورت صحیح این واژه‏ها جانشین شده، سرکردگان- کشتگان- بندگان و غیره.

در متن ترجمه برای نگارش اسامی خاص، اصطلاحات شرقی و اعلام کم بسامد یا غیرهمانند، از سیستمی بهره گرفته‏ایم که توسط ی. یو. کراچکفسکی و آ. آ. روماسکویچ در انتشارات ادبیات شرقی برای چنین مواردی تهیه و به کار گرفته شد.

ی. پ. پتروف

پی نوشت:

1- L. lockhart، Nadir shah...، P،81، FA.7.

2-در این زمان، نادر خود را «نادرعلی» هم می‏خواند: L. Lockhart، Nadir shah .. P.81، Fn7.

3-مهدی‏خان منشی، کتاب تاریخ جهانگشای نادری، بمبی، 1265، ص 191 (در ادامه مهدی خان می‏آید).

4- لاکهارت، فهرست مفصل منابع را در اثر وسیع خود درباره نادر آورده است(ر.ک.) L. lockhartm Nadir shah...

5- و.و. بارتولد، نسخه تالیف محمد کاظم ج 2و 3. موسسه شرق‏شناسی فرهنگستان علوم روسیه D034 (اخبار فرهنگستان علوم روسیه. دوره 6، سال 1919) صص 929-927.

6- برای مثال ر.ک: ن.د.میکلوخا- ماکلای: درباره ج اول اثر محمد کاظم (مجموعه «شرق شناسی روسیه» ج 5، مسکو- لنینگراد، 1948 م). ص 13، ی . پ. پتروشفسکی: مقالاتی در تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان در ق 16 تا آغاز ق 19 میلادی. لنینگراد، 1949، ص 41. ن.د. میکلوخا- ماکلای: نسخه «عالم آرای نادری» (یادداشت‏های علمی موسسه شرق شناسی ج 6، مسکو- لنینگراد. 1953) ص 176. ن.و. پیکولفسکایا.آ.ی. باکوبفسکی. ی.پ. پتروشفسکی. ل.و. استرویوا. ل.م. بلنیتسکی. تاریخ ایران از روزگار باستان تا پایان ق 18 م، لنینگراد، 1958 ، ص 3- 302.

7- مهدی خان، ص 190.

8- همان.

9- مهدی خان، ص198.

10- همان، ص200.

11- همان، ص203.

12- همان، ص205.

13- همان، ص208.

14- همان

15-همان ،ص 0211

16-همان ،ص 0215

17- ر. ک: پ. ی پتروف، فرمان شاه سلطان حسین به و ختانگ ششم «شرق‏شناسی روسیه» 1957، ش 4، صص 8-127».

18- تنها استثنای این بحث «تاریخ وصاف» است.

19- شخص محمد کاظم در اثرش از ضعف علمی خود می‏نالد (ر. ک: ن. د. میکلوخا- ماکلای، نسخه عالم آرای نادری، ص 184- درباره جلد اول اثر محمد کاظم، ص 130).

20- و. و. بار تولد در مورد جلد دوم و سوم این عقیده را داشت. به باور ن. د. میکلوخا ماکلای (نسخه عالم آرای نادری ص 181) تمام سه جلد این اثر با یک دست کتابت شده.